

روز عاشورا

یادکردی از شاعر عارف، عمان سامانی و گنجینه اسرار او

متمدعلی میاهدی

زندگینامه عمان سامانی

میرزا نورالله عمان سامانی ملقب به «تاج الشعراء» و متخلص به «عمان» از شعرای پراوازه آیینی در نیمه دوم سده ۱۳ و اوایل سده ۱۴ هجری است که به سال ۱۲۵۸ ه.ق در سامان (مرکز بخش لار استان چهارمحال بختیاری) به دنیا آمده و به سال ۱۳۲۲ ه.ق در سن ۶۴ سالگی در زادگاهش بدرود حیات گفته است.

پدرش میرزا عبدالله متخلص به «دژه» و مؤلف جامع الانساب، عمویش میرزا لطف‌الله متخلص به «دریا» و نیای او میرزا عبدالوهاب متخلص به «قطره» از شعرای مطرح اصفهان در عهد ناصری به‌شمار می‌رفتند و فرزندش محیط سامانی (۱۲۵۵-۱۲۹۰ ه.ق) نیز از شعرای سرشناس آن سامان بوده و لقب تاج‌الشعرا را پدر را پس از او به صوابدید اعضای انجمن ادبی اصفهان به خود اختصاص داده است.

جنازه عمان سامانی در مسجد جامع زادگاهش به رسم امانت به خاک سپرده می‌شود و بعدها براساس وصیت او به نجف اشرف منتقل و در وادی السلام مدفون می‌شود.

حیات ادبی عمان سامانی

عمان سامانی از اعضای اصلی انجمن ابوالفقرا اصفهان بوده و تا سال ۱۲۸۶ ه.ق - که تاریخ فوت ملا محمدباقر اصفهانی معروف به «ابوالفقراء» است - در جلسات هفتگی این انجمن شرکت می‌کرده و در این ایام، شاعری ۲۶ ساله بوده است. وی در قصیده انجمنیه خود از ۱۴ نفر از شعرای بنام اصفهان که عضو انجمن ابوالفقراء بوده‌اند یاد کرده است؛ «ابوالفقراء»، «مسکین»، «پرتو»، «افسر»، «بقا»، «عنقا»، «سرگشته»، «آشفته»، «فرّج»، «ساغر»، «پروین»، «دهقان»، «شعری» و «جوزا».

پس از درگذشت ابوالفقراء جلسات هفتگی انجمن ادبی در منزل ملک‌الشعراء (عنقا) تشکیل می‌شده و عمان سامانی نیز در آن شرکت می‌کرده است. استاد فقیه مرحوم همایی (سنا) در مقدمه دیوان طرب به نقل از مرحوم «سها» و بعضی از بزرگان شعرای اصفهان، مرقوم داشته‌اند که عمان سامانی قصیده معروف لامیه خود را در مدح امیرمؤمنان علیؑ در ایامی که جلسات انجمن در منزل

عنقا برگزار می‌شده، سروده است:

به پرده بود جمال جمیل عزّ و جَل
به خویش خواست کند جلوه‌ای به صبح ازل
چو خواست آن که جمال جمیل بنماید
علی شد آینه، خیر الکلام قل و دل!

آثاری که از عمان سامانی به یادگار مانده، عبارتند از: گنجینه اسرار، معراج نامه، محزن الدرر و دیوان اشعار. به روایت بازماندگان عمان، دیوان خطی او در خانواده ثقفی اصفهان موجود است و تاکنون به چاپ نرسیده؛ محزن الدرر او نیز - که ظاهراً اثری تذکره‌گونه است - مجال چاپ و نشر نیافته است. منظومه معراج نامه عمان که تاکنون

چندین بار تجدید چاپ شده از نظر ساختار محکم لفظی و غنای محتوایی، قابل مقایسه با گنجینه اسرار نیست و حاصل طبع آزمایی‌های اولیه و شاید اولین تجربه مثنوی سرایی وی در این مقطع از سنین زندگی او باشد.

منزلت ادبی و عرفانی گنجینه اسرار

اگرچه «زبده الاسرار» صفی اصفهانی بر گنجینه اسرار عمان سامانی قدمت زمانی دارد و صفی اصفهانی در منظومه عاشورایی خود برای اولین بار با قرائت عرفانی از فرهنگ خون‌نگار کربلا به تجزیه و تحلیل عارفانه این رخداد بی‌نظیر تاریخی پرداخته (پیش از او هیچ شاعر فارسی‌زبانی در این وادی خطیر

و خطر خیز، گام استوار و اساسی برداشته) ولی حضور اصطلاحات فراوان فلسفی، حکمی، عرفانی و سلوکی در منظومه عارفانه و عاشورایی او از یک‌سو و غموض بیانی و افت و خیزهای کلامی او در تبیین این مقوله‌های مجرد ذهنی - که طبعاً ناملموس و نامحسوس اند - از سویی دیگر، دامنه تأثیرگذاری این اثر را کوتاه و محدود کرده است؛ به گونه‌ای که فقط اهل فن از آن بهره‌ر وافر می‌گیرند و لاغیر، ولی

گنجینه عمان در حقیقت یک سفرنامه است؛ سفرنامه‌ای عارفانه و روحانی که حرکت قافله عشق را در مسیر شهادت مرحله به مرحله گزارش می‌کند. قافله‌ای که از روز السبت به راه افتاده و با عبور از نشانات مختلف وجود، به این جهان خاکی قدم می‌گذارد و در پایان این سفر دور و دراز روحانی، در وادی «طف» منزل می‌کند تا به عهدی که در روز ازل با خدای خود بسته است، وفا کند.

گنجینه عمان مبتنی بر قرائت عرفانی از فرهنگ خون‌نگار عاشورا است؛ قرائتی که به مقوله‌های تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی اعتنائی ندارد و تنها از منظر معرفتی به واقعۀ کربلا نگاه می‌کند و در تبیین راز و رمزهای آن از شیوه بی‌دلانه سود می‌جوید.

گنجینه عمان سامانی به خاطر شیوه بیانی بی‌دلانه‌ای که دارد مقوله‌های دور از دسترس عرفانی را به عینیت جامعه منتقل می‌کند و مفاهیم مجرد ذهنی را با ابزارهای بیانی عاشقانه به صورت کاملاً ملموس و محسوس به تصویر می‌کشد و با استفاده از جاذبه‌های سبک «وقوع» به واقعۀ عاشورا صبغۀ بی‌دلانه می‌بخشد، ولی با این همه در تأثیر پذیری «عمان» از «صفی» در آفرینش این اثر ماندگار عاشورایی نباید تردید کرد و میزان این تأثیرپذیری را هنگامی

درمی‌یابیم که می‌بینیم عمان سامانی در سرودن این منظومه فاخر عرفانی از همان وزن عروضی زبده الاسرار بهره گرفته است؛ یعنی فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن.

صرف‌نظر از تسامحات ادبی معذودی که عمان در این اثر جاودانه عاشورایی داشته، گنجینه او را باید به عنوان یک اثر فاخر و استثنایی در پیشینه شعر عاشورا تلقی کرد که مرور زمان نه تنها از جاذبه‌های کلامی و روحانی آن نکاسته بلکه شاهد بالندگی و شکوفایی اعجاب‌برانگیز آن در طول سده اخیر بوده‌ایم که به‌تدریج بر میزان اقبال شیفتگان ادب عاشورا از این

اثر ماندگار افزوده شده است. تا یاد چنین بادا! عمان سامانی را باید یک شاعر تمام‌عیار ولای قلمداد کرد که عطش دیرپای خود را با زلال گوارای فرهنگ ارزشی آل‌الله فرو می‌نشاند و با سلوک بی‌وقفۀ خود در طریق معرفت، مشاهدات روحانی خود را در خلوت کشف و شهود هنرمندانه به تصویر می‌کشد و هنگامی که اتصال باطنی او برای لحظاتی با عوالم ماورایی قطع می‌گردد،

برای من

راز اسارت

فتیرعلی تابش

کربلا باقی است، باید خیمه‌ای برپا کنم
پرچم افتاده را از خاک و خون بالا کنم
ماهتابم، کیهکشان از ستاره در پی‌ام
می‌روم تا چون قیامت، شام را رسوا کنم
گم شده یک دختری از کاروانم، بایدش
چون ستاره از میان بوته‌ها پیدا کنم
شام، خونریز است در تاریخ سرخ آفتاب
با زبان شعله باید شام را فردا کنم
کوفه، پیمان را چنان فرق علی در هم شکست
مثل سوسن بایدش با صد زبان افشا کنم
آیه آیه خون قرآن می‌چکد از نیزه‌ها
قطره قطره باید آن آیات را معنا کنم

نگاه، التماس، وداع

محمد کامرانی

بمان که بی تو غم من به سر نمی‌آید
ز رفتن تو به غیر از خطر نمی‌آید
لرباب، طاق‌دوری ندارد ای مولا
دل‌م ز عهده این کار بر نمی‌آید
به غیر زخم به قلب رباب ننشسته است
به غیر آه، برون از جگر نمی‌آید
مرو که چشم به راه تو، گوشه خیمه است
پدر مگر سر قبر پسر نمی‌آید؟
به چشم منتظر من نگاه کن لختی
که شرح گریه در این مختصر نمی‌آید
جدا نمی‌شوم از روزگار غم‌هایت
که روزگار جدایی به سر نمی‌آید
ببین! که خسته‌ام از سخت‌جانی غم‌ها
و خستگی ز تن من به در نمی‌آید
عزیز فاطمه! با خود مرا ببر میدان
مگر به کار تو آیا سپر نمی‌آید؟
مگو که می‌روی اما دوباره می‌آیی
که هر که رفت به میدان، دگر نمی‌آید
به کودکان چه بگویم؟ بگو بگو تا کی؟
بگویم این که پدر از سفر نمی‌آید
چنان مصمم رفتن ز جان مجروحی
که استغاثه من در نظر نمی‌آید
امزن به ریشه امیدواری‌ام مولا
اگر که حاصل سعی‌ام به بر نمی‌آید
رها از تو ز یاد نسیم نگذشته
ز عطر سبز تو پیوسته تر نمی‌آید
نیازمندی خود را چرا نمی‌بینند
چرا به یاری تو یک نفر نمی‌آید؟

شرح میدان رفتن سالار شهیدان

عمان سامانی در بیان مهیا شدن آن میدان‌مردی
را چابک‌سوار و پای در رکاب آوردن آن سید
بزرگوار و مکالمات با ذوالجناح و ذوالفقار بر
مشرپ صافی مذاقان گوید:
دیگرم شوری به آب و گل رسید
گاه میدان‌داری این دل رسید
روی در میدان این دفتر کنم
شرح میدان رفتن شه، سر کنم
چونکه خود را یک و تنها بدید
خوشتن را دور از آن تن‌ها بدید
قد برای رفتن از جا، راست کرد
هر تدارک خاطرش می‌خواست، کرد
پس به چالاک‌ی به پشت زین نشست
این بگفت و برد سوی تیغ، دست:
ای شمشع ذوالفقار دل شکاف^۱
مدتی شد تا که ماندی در غلاف
آن‌قدر در جای خود کردی درنگ
تا گرفت آیینۀ اسلام، زنگ
هان و هان ای جوهر خاکستری^۲
زنگ این آیینۀ می‌باید بری
من کنم زنگ از تو پاک ای تابناک
کن تو این آیینۀ را از زنگ پاک
من تو را صیقل^۳ دهم از آگهی
تا تو آن آیینۀ را صیقل دهی
شد چو بیمار از حرارت ناشکیب
مصلحت راه خون ازو ریزد، طیب
چونکه فاسد گشت خون اندر مزاج
نیشتن باشد بکار اندر علاج
در مزاج کفر شد، خون بیشتر
سر بر آوری، از خدای را نیستن

با پریشان‌گویی‌های خود از قبض موقتی که به سراغ او آمده، خبر می‌دهد و پس
از برقراری ارتباط درونی، بی‌درنگ از حاشیه به متن می‌رود و دنباله مطلب را پی
می‌گیرد، و این همان فرق اساسی شعر «جوششی» از نوع «کوششی» آن است.
با اینکه ابیات این منظومۀ حماسی عرفانی از ۸۳۱ بیت تجاوز نمی‌کند، ولی به
اقیانوس کران‌ناپیدایی می‌ماند که افق‌های دور از دسترس خود را با آبی آسمان
پیوند داده باشد. گنجینه عمان در حقیقت یک سفرنامه است؛ سفرنامه‌ای عارفانه و
روحانی که حرکت قافله عشق را در مسیر شهادت مرحله به مرحله گزارش می‌کند.
قافله‌ای که از روز الست به راه افتاده و با عبور از نشئات مختلف وجود، به این
جهان خاکی - که آخرین مرحله سیر نزولی اوست - قدم می‌گذارد و در پایان این
سفر دور و دراز روحانی، در وادی «طف» منزل می‌کند تا به عهدی که در روز ازل
با خدای خود بسته است، وفا کند، و با کوله‌باری از یقین و استقامت و شهادت،
مسیر تکاملی خود را در مسیر صعودی ادامه دهد.

گنجینه عمان مبتنی بر قرائت عرفانی از فرهنگ خون‌نگار عاشورا است؛ قرائتی
که به مقوله‌های تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی اعتنایی ندارد و تنها از منظر
معرفتی به واقعۀ کربلا نگاه می‌کند و در تبیین راز و رمزهای آن از شیوۀ بی‌دلانه
سود می‌جوید. عمان سامانی برآن‌ست تا گلخروش شهیدان نینوا را - که در عوالم
هستی طنین‌افکن دیده است - به گوش اسیران خاک برساند؛ تا با قدم نهادن در
مسیر این خاکبان افلاکی، فاصله خود را با کاروان کربلا کمتر کنند به کاروانی که
پیوسته در حرکت است و لحظه‌ای از رفتن باز نمی‌ایستد و باید کوشید تا به این
کاروان رسید. عمان، ماجرای این حرکت الهی را از «عالم ذر» به روایت می‌نشیند
و از صلا‌ی عام «الست برنکم» ربوبی و «قالوا بلی» این نفوس کربوی با ما سخن
می‌گوید، تا صبغة ماورایی قیام سالار شهیدان حسین بن علی (ع) را در بی‌رنگی
محض به تصویر کشد.

این کاروان از غروب روز عاشورا به بعد با به جای نهادن پیکرهای پاک و غرقه
به خون ۷۲ شهید همیشه سرفراز در بیابان تفل‌آلود کربلا، به قافله‌سالاری امام
زین‌العابدین (ع) و حضرت زینب کبری (ع) به حرکت سرنوشت‌ساز خود ادامه می‌دهد
تا به رسالت خطیری که بر عهده دارد، عمل کند و پیام رهایی‌بخش عاشورا را
به گوش جهانیان برساند؛ پیامی که تا همیشه تاریخ، منشأ حرکت‌های خودجوش
مردمی در رویارویی مستمر با قدرتهای مستکبر جهانی است و انقلاب شکوهمند
اسلامی ما با الهام از همین رهنمودهای عاشورایی توانست معادله قدرت زورمداران
را در عرصه جهانی درهم بریزد و نظر مردم آزاده جهان را به رویکردی جدی‌تر در
مفاهیم ارزشی فرهنگ عاشورا معطوف سازد.

یادداشت

۱. حضرت خطاب به شمشیر خود می‌گوید ای ذوالفقار
شمشع و دل شکاف، شمشع یعنی درخشان و تابان، و دل
شکاف یعنی دل شکافته.
۲. جوهر خاکستری کنایه از شمشیر حضرت است که به‌جهت
جوهردار بودن رنگش به‌خاکستری می‌زد.
۳. جلا دادن.

